

چرا من یک مارکسیستم!

تقدیم به رفیق ر.ث

اینک قادرم عصاره ی همه ی آن چه را بدان معتقدم، بودم و هستم، امید داشتم و دارم و از همه مهم تر امروز برای به دست آوردنش مبارزه می کنم، درگویاترین کلمات به مخاطبم منتقل سازم:

من یک مارکسیستم!

و بنابراین برایم کاملاً قابل درک است که چرا یک لیبرال با شنیدن این جمله، آسمان را به زمین می آورد تا مجابم سازد که در روزگار ما دیگر آرمان های عدالت خواهانه از مد افتاده اند یا به صد نیرنگ گنجشک را رنگ می کند و به جای قناری به من می فروشد که مارکسیزم همان خفقان سیاه استالینیزم است. اگر مارکسیست نبودم بی شک به آسانی فریبم می داد. کارکشتگی اش در ابلهانه دست تزویر دشمن طبقاتی ام را به گرمی بفشارم تا قهرانقلابی مرا را در بازیچه های مسخ کننده ی نظام سیاهش منفعل سازد. درست به همان گونه که صدها و هزاران هم چون مرا به وادی سازشی ننگین کشانده است.

اما من یک مارکسیستم و از این رو قادر به پاسخ در برابر یاوه گویی های وی! مهم نیست که دشمن طبقاتی ام در چه لباسی و از چه دری وارد شود، لیبرال باشد، رفورمیست یا حتی شکلکی از یک مارکسیست! آموزه های مارکسیزم کوبنده ترین منطق را برای افشای تنوری های پوسیده ی حامیان

نظام استثمار در اختیارم گذاشته است، به عصیان خام من سمت و سویی صحیح بخشیده است. من مارکسیزم را آکادمیک نیاموخته‌ام! خود زنجیری استثمارسرمایه بوده‌ام.

آن چه مرا به عصیان در برابر نابرابری و ستم واداشته، آن چه مرا به فکر مبارزه برای دگرگونی این ساختار پوسیده انداخته، لمس فقر، دیدن و شنیدنش است. اما در پرتوی روشنی آموزه‌های مارکسیزم این خشم کور را جهت داده‌ام.

من یک مارکسیستم!

و با سیاه‌نمایی اندیشه‌ام از سوی مارکسیست‌های واخورده دیروز، پاسیویست‌های مایوس امروز هرگز دچار تردید نمی‌شوم. آن که از گذشته می‌آید و شور انقلابی‌اش را باخته است، بایستی بداند که بی‌شک یا راه را به نادرست رفته است یا در نیمه‌ی راه خویشتن را باخته! در هر دو صورت او، تجربیات‌اش و حتی انفعال‌اش برای من درس‌های بسی آموزنده در خود نهفته دارد.

من یک مارکسیستم!

و مسلح به متدولوژی آن امروز می‌دانم که تاریخ بشریت سراسر مبارزه است میان برده و ارباب، رعیت و زمیندار، بورژوا و نیروی کار و در یک کلام دارا و ندار. مبارزه میان آن که استثمار می‌کند و آن که به ناچار به استثمار تن می‌دهد.

می دانم که این خواست آسمان نیست اگر یکی تا خرخره سیر است و صدها نفر در قیاسش گرسنه!

نظام سرمایه داری را می شناسم و الوان متعدّدش را. می دانم که در کشوری توسعه نیافته زیر یوغ سرمایه داری وطنی و اربابش امپریالیزم هیچ گاه رنگ دموکراسی پوشالی بورژوایی را هم نخواهم دید چه رسد به آزادی ای که میوه ی برابری است. می دانم که رهایی را تنها راه ممکن انقلاب است.

من فلسفه ی تز، آنتی تز و سنتز را می دانم و شنیده ام که در هر بحرانی از تاریخ دو راه پیش روی بشریت است: بربریت یا سوسیالیزم!

من یک مارکسیستم و سوسیالیزم دنیای ایده آل من است. جایی که « از هر کس به اندازه توانش بخواهند و به اندازه ی نیازش بدهند» جایی که از هر دو انسان «یکی مارکس شود و دیگری گوته».

جایی که در آن پانزده کودک بی گناه قربانی حریق فقر نگردند، نسل کشی نباشد و زلزله در آستانه ی قرن بیست و یکم، در اوج شکوفایی علم و تکنولوژی سی هزار انسان را زیر آوار خشت و گل به کام مرگ نفرستد.

دنیایی که در آن برای منافع شرکت های چند ملیتی، برای نفت مردمان بی دفاع را نکشند. از هراس گرسنگی، تن دادن به بردگی بدل به آرزو نگردد. دنیای که ...

و این دنیا برای من دست یافتنی است چرا که من یک مارکسیستم و در نظر یک مارکسیست، سوسیالیزم نه اتوپیا که واقعیتی تحقق پذیر است. یک مارکسیست نیازی ندارد رویا بیافد! چرا که در کنار خشم انقلابی اش، سلاح

مبارزه برای فرو ریختن نظام پوسیده ی سرمایه داری را به کف دارد و خوب می داند چه باید به جای ویرانه ها بسازد.

من یک مارکسیستم!

و می دانم که برای رسیدن به سوسیالیزم، رهبری نیروهای انقلاب بر دوش طبقه ی کارگر است. اما از سوی دیگر مارکسیزم برای من مذهب نیست، علم انقلاب است و پویا در زمان. من می دانم که بایستی علمم را با زمان تفسیر کنم و در تعریف کارگر دچار سنت زدگی نشوم. سنت زدگی مرگ یک مارکسیست است!

امروز برای من هر آن که نیروی کارش را به بهای حداقل زندگی بفروشد، هر آن که جز بازوانش جز فکرش اقبالی برای زنده ماندن نداشته باشد کارگر است و نیرویی برای انقلاب حتی اگر برای عرضه کالایش در انتظار التفات سرمایه باشد.

من یک مارکسیستم!

و طالب یک انقلاب اجتماعی، انقلابی که معتقدم هرگز با لبخند و گل به دست نمی آید. بی شک در آتش و خون به ثمر می رسد و من بهایی نمی دهم اگر ابلهان تشنه ی خونم بنامند یا دشمن مدنیت. برای خوش آمدن مذاق ضدانقلاب صلح جو، چه دست راست سرمایه و چه چپ اش، تن به سازش نمی دهم.

من یک انقلابی ام و جهان بینی ام مارکسیزم است و عکس این قضیه هم صادق! برای من یک مارکسیست واقعی، انقلابی است. جدا کردن در غلتان از میان خرمهره های بی ارزش چندان دشوار نیست!

من یک مارکسیستم!

مارکسیست جوانی که در اندیشه‌ی انقلابی‌اش تنها نیست، می‌داند جوان‌های بسیاری هم چون او بی آن که حتی خود بدانند مارکسیست‌اند. نیروهای تازه نفسی که از آشنایی با اندیشه‌های انقلابی مارکسیزم محروم مانده‌اند چرا که متأسفانه بسیاراندک‌اند مارکسیست‌های پیری که به درک ضرورت آموزش جوانان پی برده باشند.

من یک مارکسیستم و این اقبال بزرگ را مدیون آموزگار متعهدم رفیق ر. ث هستم.

رُزا جوان

۲۵ دی ۱۳۸۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب‌خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری